

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی از دانشمندان بزرگ شافعی و عارف بنام قرن ششم هجری است. وی که شافعی مذهب است، از نویسندگانی است که مشرب عرفانی او در نوشته‌هایش بخصوص در شاهکارش کشف الاسرار و عده الابرار نوشته شده در قرن ششم هجری به خوبی روشن است. نثر زیبا و پر خون و نگرش عارفانه به تفسیر میبیدی، رنگ خاصی داده است

روایتی ادبی از آنچه در روز بزرگ مباحله اتفاق افتاد

پله پله تا مباحله



عبدالحکیم سعیدی زاد
شاعر و نویسنده

۱ از وقتی عطر نام محمد (ص) در نبض کوچه‌های مدینه پیچید، آفتاب، مهربان تر از همیشه می‌تابید. سایه بیدها به خانه همسایه می‌رسید. عشق در کوچه‌ها تکثیر می‌شد و نخل‌های حجاز عاشقانه به او و کلام آسمانی‌اش ایمان آورده بودند اما هنوز برخی از «نجرانیان»، در بند تاریکی درون خویش اسیر بودند. تا این‌که او نامه‌ای از مهر؛ بر بال پروانه‌ای نوشت و به سمت «اُسُف» آنها راهی کرد.

پروانه خود پیامبری شد نورانی و به سمت پيله‌ها گرفتار تارهای عنکبوت رفت و پیغام رهایی را به آنها رساند. افسوس افسوس، هیچ پروانه‌ای از پيله تنهایی‌اش بیرون نخرید.

۲ فرشته وحی، در جان نورانی‌ات فرود آمد. هدیه‌ای داشت؛ در سیدی انباشته از گل‌های سلام و صلوات؛ به نام: مباحله... و قرار شد که خداوند داوری کند.

۳ خورشید، انگشت بر لب، مکث می‌کند. نبض زمین تندتر می‌زند. نخل‌ها با گیسوان پریشان از پشت جمعیت سرک می‌کشند. رودی از مردم جاری شده‌اند تا شاهد ماجرای جاودان باشند.

۴ هردو می‌آیند. از یک سو «ابو حارثه»؛ پیر و شکسته و عصا زنان... با قلبی سرشار از دلشوره و نگرانی، همراه با جمعی که جزئیاتی را نمی‌شناسند.

از رویه رو؛ شانه به شانه نسیم صبح؛ مردی می‌آید آرام و سبک روح. با تبسمی شیرین و دلربا. زمین به گام‌هایش بوسه می‌زند. ملایک عطر رد پایش را برای تبرک و سوغات به آسمان می‌برند. او محمد (ص) ست که نوه کوچکش را در آغوش دارد و دست دیگر نوه‌اش را محکم گرفته است. در یک طرف دخترش فاطمه و در طرف دیگر، دامادش علی؛ هم‌قدم او شده‌اند.

۵ صدای لرزانی سکر سکوت را می‌شکند؛ برگردید!... این را «ابو حارثه» می‌گوید و زیر لب زمزمه می‌کند: اگر با سپاه ابرو باد و توفان می‌آمد با او مبارزه می‌کردیم اما او با همین کودکی که در آغوش دارد، اگر از خدا بخواهد کوه را از جای می‌کند. ما که چیزی نیستیم....

۶ در روز «مباحله»، آفتاب لبخند می‌زند. زن‌های عرب کل می‌کشند و شمشادها به رقص می‌آیند. صدای روشن اشهدان لا اله الا... از سمت سپاه تاریکی به گوش می‌رسد. همین!



متون کهن

مباحله به روایت «کشف الاسرار»

را از مهتران خویش بشنیدند، همه بترسیدند و از مباحلت باز ایستادند و طلب صلح کردند و جزیت بپذیرفتند، به آن‌که هر سال دو هزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب. مصطفی (ع) با ایشان در آن [توافق نامه] صلح بست. آن‌که رسول خدا (ص) گفت: «سوگند به کسی که جان من در دست قدرت اوست اگر مباحله می‌کردند به صورت میمون و خوک مسخ می‌شدند...»

مصطفی (ص) گفت: «آتش آمده بر هوا ایستاده، اگر ایشان مباحلت کردند در همه روی زمین از ایشان یکی نماندی» و اصحاب مباحله پنج کس بودند: مصطفی (ص) و زهرا (س) و مرتضی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع). آن ساعت که به صحرا شدند رسول ایشان را با پناه خود گرفت و گلیم (عبا) برایشان پوشانید و گفت: «اَللّهُمَّ، اِنَّ هَؤُلَاءِ اَهْلِيْ؛ پروردگارا اینان خاندان و اهل بیت من هستند». جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد (ص)! وَاَنَا مِنْ اَهْلِكُمْ؛ چه باشد یا محمد اگر مرا نپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟»

رسول (ص) گفت: «یا جبرئیل وَاَنْتَ مَتَا» آن‌که جبرئیل بازگشت و در آسمان‌ها می‌نازید و فخر می‌کرد و می‌گفت: «من مثلی؟ وَاَنَا فِي السَّمَاءِ طَاوُوسَ الْمَلَائِكَةِ وَفِي الْاَرْضِ مِنْ اَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (ص)؛ چون من کیست که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمد (ص) خاتم پیغامبرانم.»

گفته‌اند روز مباحلت، روز بیست و یکم از ماه ذی حجه بود. مصطفی (ص) به صحرا شد، آن روز دست حسن (ع) گرفته و حسین (ع) را در بر نشانده و فاطمه (س) از پس می‌رفت و علی (ع) از پس ایشان.

مصطفی (ص) ایشان را گفت: چون من دعا کنم شما آمین گوید. دانشمندان و مهتران ترسایان چون ایشان را به صحرا دیدند بر آن صفت، بترسیدند و گفتند: «یا قوم، اِنَّا نَرِيْ وَجْهًا لَوْ سَأَلُوْا اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يَّرِيْلَ جِبْلًا مِنْ مَّكَانِهِ لَا زَالَه، فَلَا تَبْتَهِلُوْا فَتَهْلِكُوْا وَ لَا يَبْقَى عَلٰی وَجْهِ الْاَرْضِ نَصْرَانِيٌّ اِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ [ای قوم! ما اینک چهره‌هایی را می‌بینیم که اگر از خدای بلند مرتبه بخواهند کوهی را از جای خود برکنند، این‌گونه خواهد شد پس مباحله نکنید که به هلاکت می‌افتید و دیگر بر روی زمین تا روز قیامت نصرانی باقی نخواهد ماند. ترسایان آن سخنان

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی از دانشمندان بزرگ شافعی و عارف بنام قرن ششم هجری است. وی که شافعی مذهب است، از نویسندگانی است که مشرب عرفانی او در نوشته‌هایش بخصوص در شاهکارش

کشف الاسرار و عده الابرار نوشته شده در قرن ششم هجری به خوبی روشن است. نثر زیبا و پر خون و نگرش عارفانه به تفسیر میبیدی، رنگ خاصی داده است. روایت او از مباحله چنین است: «فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم... ایشان را [ترسایان نجران] و مهتران ایشان. سید و عاقب. گوی بیایید تا خوانیم ما پسران خویش و شما پسران خویش و ما زنان خویش و شما زنان خویش و ما به خویشستن و شما خود به خویشستن، آن‌که مباحلت کنیم. «مباحلت» آن بود که دو تن یا دو قوم به کوشش مستقیمی یکدیگر را بفریبند و از خدای عزوجل لعنت خواهند از دو قوم بر آن‌که دروغ زنان‌اند و «پهله» نامی است لعنت را «مباحلت» و «تباهل» و «ابتهال» در لغت یکی‌اند و تفسیر ابتهال را خود [خدا] در عقب لفظ بگفت: «فنجعل لعنه... علی الکاذبین.»

